

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه
سال ششم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۸ هـ ق / ۲۰۱۷ م، صص ۱۸۳-۲۰۶

بهار و ادب عربی^۱

سید کمال موسوی^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، ایران

سید محمدرضا ابن‌الرسول^۳

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، ایران

چکیده

در مقاله‌ای که پیش رو دارید، نگارندگان با در نظر داشت پژوهش‌های پیشین درباره اثرپذیری ملک‌الشعرای بهار از قرآن، حدیث، امثال، حکم و متون نظم عربی و به روش توصیفی - تحلیلی، نو یافته‌های خود را در این باره با سامانی دیگر نمایانده‌اند. در این راستا، نتایج جست‌وجو در سرچشمه‌های عربی برخی از سروده‌های بهار و انواع بهره‌برداری‌های وی از ادب عربی در سه بخش همسانی‌های شعر بهار با شعر عربی، تمثّل به امثال و حکم عربی و ترجمه منظوم شعر عربی عرضه گشته است. از مهم‌ترین یافته‌های جستار حاضر، می‌توان به این نکته اشاره کرد که اثرپذیری بهار از ادب عربی غالباً با ابتکار و نوآوری و بازسرای همراه است و به هیچ روی، بوی تقلید از آن استشمام نمی‌شود و به همین سبب، بازشناسی نمونه‌های فراگیری او بسیار دشوار است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، ملک‌الشعرای بهار، ادب عربی، بازآفرینی ادبی، شعر عربی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۸

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۰

۲. رایانامه نویسنده مسئول: Moosavi.Kam@gmail.com

۳. رایانامه: Ibnorrasool@Yahoo.com

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

محمدتقی بهار، ملقب به ملک الشعرا (۱۲۶۵-۱۳۳۰) از ادیبان و شاعران برجسته معاصر است که هیچ‌گاه عنوان «رجل سیاسی» یا حتی روزنامه‌نگاری، وی را از ساحت شعر و شاعری دور نساخت. بهار هرچند بیشتر، شاعر مناسبات بود، لیک هنرمندانه، گونه فخیم قصیده را در سبک فخیم خراسانی تنیده و ولایت بی‌انباز خویش را بر قصیده‌سرایی معاصر به اثبات رسانید.

بهار از دیگر سو، در حوزه ادیب پرور مشهد رضوی بالیده و در محضر ادیب نیشابوری، فنون ادبی را آموخته است. حوزه‌ای که تا همین چند سال پیش، ادب‌آموزانش مقامات حریری را درس می‌گرفتند. شگفت نیست که در این ادبستان، بهار هم آموزه‌های قرآنی و ادب کهن تازی را نیک فراگرفته باشد.

در خصوص تأثیر قرآن بر شعر بهار، کسانی پیش‌تر دست به قلم برده‌اند (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۸۳: ۱۲۱-۱۲۲؛ امین مقدسی، ۱۳۸۶: ۷۲-۷۵). در باب عربی‌خوانی و عربی‌دانی بهار نیز دیگران به تفصیل سخن رانده‌اند (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۸۶: ۷۵-۷۹). با توزّقی شتاب‌زده در آثار این ادیب بزرگ با مطالب جذاب: بررسی توصیفات و تشبیهات اشعار عرب (ر.ک: بهار، ۱۳۵۱، ج ۱: ۱۲ و ۱۳)؛ الفاظ و معانی شعر عرب (ر.ک: همان: ۱۹)؛ ساختار قصائد عربی (ر.ک: همان: ۱۴۴ و ۱۴۵)؛ انگیزش شعر در شاعران عرب (ر.ک: همان: ۳۳۵ و ۳۳۶)؛ اشتباهات یکی از مؤلفان هم‌روزگار خود در ترجمه از عربی به فارسی (ر.ک: همان: ۳۶۶) و آشنایی با شاعران عرب معاصر خود؛ همچون حافظ ابراهیم و محمود سامی البارودی (ر.ک: همان: ۳۳۵)، مواجه می‌شویم که همه نشان‌دهنده تبخّر بهار در ادبیات نو و کهن عربی است.

از دیگر سو، پژوهشگران و ادیبان معاصر عرب هم عربی‌دانی وی را ستوده‌اند. فردوس موسی موسی، استاد دانشگاه عین شمس قاهره، در کتابی که درباره ترکیب بند مفصل بهار به نام «آئینه عبرت» نگاشته، از اینکه این سروده ماندگار، سرشار از واژگان عربی است، به وجد آمده است (ر.ک: موسی، ۲۰۰۶: ۲۱-۲۲). محمد غنیمی هلال، متخصص مشهور ادبیات تطبیقی درباره بهار چنین نوشته است: «و جمع إلى سعة اطلاع علی الأدب الإیرانی تبخراً فی معرفة الأدب العربی ولغته.» (هلال، ۱۹۶۵: ۴۶۹) (ترجمه: در کنار آگاهی گسترده از ادبیات ایران، در شناخت زبان و ادب عربی نیز متبخر بوده است).

شاید بتوان گفت: بهار نماینده آخرین نسل شاعرانی است که با ادب کلاسیک عربی مأنوس بوده و خودآگاه یا ناخودآگاه مضامین آن ادبیات را در شعر فارسی خویش بازتابانده‌اند. پس از او اگر هم بتوان

شاعرانی چند - همچون روانشاد امیری فیروز کوهی یا شفیعی کدکنی - را سراغ کرد، باز هیچ گاه به شمار یک نسل، بالغ نمی شوند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

اهمیت و ضرورت این پژوهش، بیشتر از آن جهت است که مخاطبان از مصادر و آبخورهای شعر بهار آگاهی می یابند. هدف اصلی آن نیز، بازخوانی کیفیت آگاهی بهار از فرهنگ و ادب عربی است.

۱-۳. پرسش های پژوهش

همسویی بهار با فرهنگ و ادب عربی، چگونه قابل تفسیر و تحلیل است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

پیش از این، پژوهشگرانی چند در این باره قلم زده اند. از امثال و حکم سه مورد قابل برداشت است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۵۳، ۲۷۳؛ ج ۲: ۱۱۳۱). داناسرشت در «نمونه ای از ترجمه و اقتباسات شعری» به پنج نمونه از اثرپذیری بهار از ادب عربی اشاره کرده است (ر.ک: ۱۳۵۰: ۱۵۸-۱۶۰). شمیسا در «هنر بهار در صنعت ترجمه» یک نمونه را بیان داشته است (ر.ک: ۱۳۵۸: ۲۶۶-۲۷۱). در کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی در این باره تنها یک مورد آمده است (ر.ک: دامادی، ۱۳۷۹: ۵۱۹). در کتاب ادبیات تطبیقی هم به مواردی پرداخته شده است (ر.ک: امین مقدسی، ۱۳۸۶: ۷۲-۷۶)؛ اما سبزیان پور در مقاله «ریشه های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار» به تفصیل نمونه های بسیاری را گزارده (ر.ک: ۱۳۸۶: ۷۶-۹۲) و فضل تقدّم را بر این مقال از آن خود کرده است. پس از دریافت مقاله اخیر، بر بسیاری از یافته های ما گرد تکرار نشست و آنچه ما در اینجا خواهیم آورد، اکنون دیگر تبدیلی یا استدرافی بر پژوهیده های آن به شمار است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

در نوشتار حاضر، نگارندگان این سطور، حاصل مطالعه دیوان بهار و استخراج بیش از دویست و پنجاه مورد همسان سرایی، اثرپذیری، ترجمه بدیعی، اقتباس و تضمین و اشاره را پس از جرح و تعدیل و اولویت نهی و حذف آنچه دیگران بدان وقوف یافته بودند، در اختیار خوانندگان گرامی قرار می دهند؛ باشد که بتواند خاطر عاشرشان را به اندکی بیش از ملال بنوازد.

اگر ناگزیر باشیم کار خود را به معیار یکی از دو مکتب مطرح در ادب تطبیقی بسنجیم، بی گمان پای مکتب فرانسه به میان می آید. ادبیات تطبیقی - بنابراین مکتب - به مطالعه تاریخ روابط ادبی بین المللی و

پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و ارائه نقشی که پیوندهای تاریخی در تأثیر و تأثر داشته، می‌پردازد (ر.ک: گویارد، ۱۳۷۴: ۱۳).

بازنمایی تأثیر ادب عربی بر سروده‌های بهار، اگر هیچ فایده‌ی در پی نداشته باشد؛ جز آنکه شاعران پارسی‌گوی این مرز و بوم را به انس با ادبیات پرآوازه تازیان از دیرباز تاکنون ترغیب کند، خود فایده‌ی بزرگ است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. همسانی‌های شعر بهار با شعر عربی

در این بخش، در هر نمونه، نخست سروده بهار و آنگاه بیت همانند انگاشته عربی را آورده و در پی آن، اگر ترجمه یا توضیحی ضرور می‌نموده، گزاردیم:

از رنج تو لاغر شده‌ام چونان کز من تا بر نشود ناله، نینیی بدن من

(۱۳۵۸، ج ۱: ۲۱۶)

بیت فوق ناخودآگاه خواننده را به یاد بیت معروف متنبی می‌اندازد، گویی بهار آن را به پارسی برگردانده است:

كفى بجسمي أخولاً أنني رَجُلٌ لولا مخاطبتي إياك لم تَريني

(۱۹۸۶، ج ۴: ۳۱۹)

(ترجمه: همین اندازه لاغری و رنجوری مرا بس که اگر با تو سخن نگویم، مرا نخواهی دید.)

اینکه فراق یار، عاشق دلباخته را آن اندازه نحیف می‌کند که به چشم نیاید، در بیت دیگری هم از بهار آمده است:

از غم نادیدنت اندام من چون موی شد کس نخواهد دید از بس لاغری دیگر مرا

(۱۳۵۸، ج ۱: ۵۷۸)

این چنین خواندم که هرگز با حسودان در می‌چ کاتش تیز حسد سوزد حسودان را یقین

(همان، ج ۱: ۳۳۵)

مضمون آشنای «حسود را به خود وانه که حسد، خود از پایش درخواهد افکند» در شعر عربی هم پر نمونه است و شاید اینکه بهار می‌گوید: «خواندم»، حاصل انس با همین متون عربی باشد. کتب ادب از سراینده‌ای گمنام آورده‌اند:

۱. دَعِ الْحَسُودَ وَمَا يَلْقَاهُ مِنْ كَمَدٍ يَكْفِيكَ مِنْهُ لَهَيْبُ النَّارِ فِي كَيْدِهِ
 ۲. إِنْ لُمْتَ ذَا حَسَدٍ نَفَعَتْ كُرْبَتَهُ وَإِنْ سَكَتَ فَقَدْ عَذَّبْتَهُ بِيَدِهِ

(الهاشمي، بی تا: ۷۲۱)

(ترجمه: ۱. حسود را با اندوه انبوهی که دارد و آنچه که زبانه آتش جگرسوز او را بس. ۲. اگر حسود را سرزنش کنی، دل او را خنک کرده و از غم او کاسته‌ای ولی اگر دم فروبندی او را به دست خودش شکنجه داده‌ای.)
 این معتر نیز دو بیت در همین مضمون دارد. این دو بیت، افزون بر کتب ادب که آن را از امثال شعری دانسته‌اند (ر.ک: ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۰۲)، چون نمونه تشبیه تمثیل است، به کتب بلاغت هم راه یافته است (ر.ک: خطیب قزوینی، ۲۰۰۸: ۱۷۲):

۱. إِصْبِرْ عَلَى مَضَضِ الْحَسُودِ دِ قَائِنِ صَبْرِي قَاتِلُهُ
 ۲. فَالْتَّارُ تَأْكُلُ نَفْسَهَا إِنْ لَمْ تَجِدْ مَا تَأْكُلُهُ

(ابن معتر، ۱۹۶۱: ۳۸۹)

(ترجمه: ۱. شکبیا باش تا حسود، با درد جانکاه خویش به سر برد که شکیبایی تو جان او را خواهد ستاند. ۲. آری، آتش نیز اگر چیزی برای بلعیدن نیابد، خود را خواهد بلعد.)
 و از شاعران ایرانی عربی سرا طغرایی را باید یاد کرد که در سروده‌ای با مضمون حسد چنین گفته است:

۱. فَاصْبِرْ عَلَى غَيْظِ الْحَسُودِ فَنَارُهُ تَرْمِي حَشَاهُ بِالْعَذَابِ الْخَالِدِ
 ۲. أَوْ مَا رَأَيْتَ النَّارَ تَأْكُلُ نَفْسَهَا حَتَّى تَعُودَ إِلَى الرَّمَادِ الْهَامِدِ

(۱۹۷۶: ۱۳۵)

(ترجمه: ۱. بر خشم حسود شکبیا باش که آتش حسدش دلش را به شکنجه‌ای جاودانه نشانه رفته است. ۲. مگر نمی‌بینی که آتش خود را می‌خورد تا به خاکستری خاموش بدل شود.)

بکوش و بتاز و بگير و ببخش و بیای و بیال و بنوش و ببدن

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۵۱۸)

توالی فعل‌های امر در بیت فوق هم بی‌اختیار ما را به یاد بیت مثال‌زدنی متنبی می‌اندازد که در آن چهارده فعل امر، پیایی آمده است:

أَقِلْ أَيْلَ أَقْطَعِ أَحْمِلْ عَلَيَّ سَلِّ أَعِدْ زِدْ هَشَّ بَشَّ تَفَضَّلْ أَدِنْ سُرِّ صِلْ

(۱۹۸۶، ج ۳: ۲۰۹)

(ترجمه: دست گیر (و مرا از لغزش برهان)، (مرا به نوال و عطای خویش) بر خوردار کن، غلّه زاری (برایم) معین کن، (مرکی ببخش و مرا بر آن) سوار کن، (مرتبم را) رفعت بخش، (مایه تسلی خاطر و آرام دل باش)، (مرا به جایگاه

حسن ظنّ خویش) بازگردان؛ (باز بر این همه) بیفزای، لبخند بزن، خوش باش، عنایت کن، (مرا به خویش) نزدیک گردان، شادمان ساز، جدایی مکن).

آنچه بگذشته است و هم است آنچه آینده است و هم
زندگانی یک‌دم است آن‌هم دمام بگذرد
(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۶۸۳)

شاعری به زبان عربی چنین سروده است و در کتب امثال فارسی:

مَا فَاتَ مَضَىٰ وَمَا سَيَأْتِيكَ فَايُنْ فَمَ فَاغْتَمَّ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

(شیخ بهایی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۲۳)

(ترجمه: آنچه از دست شد، گذشت و آنچه خواهد آمد، کجاست؟ برخیز و همین دم را در میان دو عدم دریاب.)
این بیت که غالباً در کتب امثال فارسی آمده (ر.ک: جابری، ۱۳۳۵: ۲۶۱؛ دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۳۸۹)،
منسوب به امام علی (ع) است؛ ولی در هیچ‌یک از دیوان‌های منسوب به ایشان یافت نشد.
عربی سرای دیگری به نام ابراهیم بن عثمان (۴۴۱ هـ - ؟) نیز چنین گفته است:

مَا مَضَىٰ فَاتَ وَالْمَوْءَلُ غَيْبٌ وَلَكَ السَّاعَةُ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا

(شیخ بهایی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۳۰ و ۶۲۳)

(ترجمه: آنچه گذشت، از دست شد و آنچه را در تمنای آنی، ناپدید است. تنها همین دمی که در آنی از آن توست).
هر دو بیت تازی را از نمونه‌های آرایه «استقصاء» نیز برشمرده‌اند (ر.ک: شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۵۹).

ناگفته نماند، بسیاری از شاعران پارسی‌گو، بدین مضمون مثل‌گونه پرداخته‌اند که سروده‌های برخی از آنان
در *امثال و حکم* آمده است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۹ و ج ۳: ۱۳۸۹). بهار در این مضمون، چند بیت
دیگر هم دارد که پیش‌تر بدان متفطن شده‌اند (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۶: ۹۰):

گذشته گذشته است و آینده نیست میان دو نابود پاینده چیست
گذشته اگر خوب اگر بد گذشت وز آینده کس نیز واقف نگشت
گذشته به چنگ تو ناید دگر وز آینده‌ات نیز نبود خبر
دمی کاندر آن دعوی هست تُست همان است کاین لحظه در دست تُست

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۳۳۲)

قوّه کائنات ازو باشد کائی نیست کان جز او باشد

(همان، ج ۲: ۴)

مصراع دوم بیت بهار، یادآور مصراع دوم بیت ملامع حلاج است:

همه عالم پر است از دلدار لیس فی الدار غیره دیار

(۱۳۴۳: ۲۳۶)

نه در خانه جز اوست صاحب سرای. نیمبیت عربی حلاج از مدخل های امثال و حکم نیز هست (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۳۷۴).

باشد آغوشِ مام و پستانش طفل را اولمین دبستانش

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۳۵)

حافظ ابراهیم (۱۲۸۸-۱۳۵۱ هـ)، شاعر برجسته عرب در دوره بازگشت ادبی - و به تقریب، هم‌روزگار بهار - بیت مشهوری در همین مضمون پرداخته است:

أَلُمُّ مَدْرَسَةٌ إِذَا أَعْدَدْتَهَا أَعْدَدْتَ شَعْبًا طَيِّبَ الْأَعْرَاقِ

(بی‌تا، ج ۱: ۲۸۲)

(ترجمه: مادر، مدرسه‌ای است که اگر او را (نیک) مهیا سازی، (در حقیقت) ملتی پاک‌طینت فراهم آورده‌ای.)

مهرِ خانه چون زند تنبک پای کوبند کودکان بی‌شک

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۱۱)

و باز:

مَثَلُ بُوَدَ كَهْ چو شد مردِ خانه دنبک‌زن ز کودکان نه عجب گر کنند پابازی

(همان، ج ۲: ۴۹۵)

چند سده پیش‌تر، ابوالفتح محمد بن عبیدالله، معروف به ابن التَّعَاوِیذِ یا سبط ابن التَّعَاوِیذِ، شاعر عراق در قرن ششم هجری (۵۱۹-۵۸۲ هـ) چنین گفته است:

إِذَا كَانَ رَبُّ الْبَيْتِ بِالْدَفِّ مَوْلَعًا فَشَيْمَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ كُلِّهِمْ رَقْصٌ

(۱۹۰۳: ۲۴۷)

(ترجمه: وقتی خداوندِ خانه به دف علاقه‌مند باشد، شیوه همه خانواده، رقص و پایکوبی خواهد بود.)

بیت عربی را از امثال منظوم دانسته‌اند (ر.ک: شیخ بهایی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۹۵؛ خلایلی، ۱۹۹۸: ۲۰۲؛

دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۴).

شب فراق، تو گویی شبان پیوسته است که زلف هر شی اندر شب دگر بسته است

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۳۷۷)

بیت فوق، مطلع سروده بهار است. متنبی هم در مطلع قصیده‌ای چنین گفته است:

أَحَادُ أَمْ سُدَّاسٌ فِي أَحَادٍ لِيُنْكَتَا الْمَوَاطِئُ بِاللَّتَّادِ

(۱۹۸۶، ج ۲: ۷۴)

(ترجمه: (نمی‌دانم) یک شب است یا شش شب (دیگر) که در یک شبش گنجانیده‌اند (یعنی هفت شب هفته)، این شب دراز ما که به روز فراخوان (رستاخیز) در پیوسته است.)

تفوق بهار بر متنبی آن‌هم در آغازینه سروده، به خوبی نمایان است، به‌ویژه که بر بیت متنبی خرده‌ها گرفته‌اند (ر.ک: جرجانی، بی‌تا: ۹۱ و ۹۸ و ۱۵۶ و ۴۵۷؛ حریری، ۲۰۰۳: ۱۲۴).

متنبی این مضمون را در جای دیگری هم آورده است:

مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ لَيْلِي لَا صَبَاحَ لَهُ كَأَنَّ أَوَّلَ يَوْمِ الْحَشْرِ آخِرُهُ

(۱۹۸۶، ج ۲: ۲۲۲)

(ترجمه: پس از آنکه شبم را بامدادی نبود، چونان که گویی پایان آن، آغاز روز رستاخیز بود.)

حَقٌّ صَحْبَتِ هَسْتِ حَقِّي مَعْتَبِرٌ بَوَدَ مِي بَايِدَ بَدِينِ حَقِّ پَايِنِدِ

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۴۴۸)

متنبی در مصراع دوم بیت زیر این مضمون را چنان گزیده پرداخته که در عداد امثال سائره‌اش نهاده‌اند (ر.ک: ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۱۰؛ همان، ۲۰۰۰، ج ۱: ۲۴۶):

وَيَبِينَا لَوْ رَعَيْتُمْ ذَاكَ مَعْرِفَةً إِنَّ الْمَعَارِفَ فِي أَهْلِ التُّهَى ذِمُّمٌ

(المتنبی، ۱۹۸۶، ج ۴: ۸۷)

(ترجمه: میان ما و شما (نوعی) آشنایی هست، (البته) اگر پاس بدارید. (آری) آشنایی‌ها در میان خردورزان به منزله عهد و پیمان است.)

بهار در قطعه‌ای بیست و چهار بیتی با عنوان «بهترین دوست کتاب است»، پس از آنکه در منافع بی‌شمار کتاب داد سخن داده و الحق نیکو سروده، چنین گفته است:

این چنین دوست کتاب است از روی متاب این چنین یار کتاب است از دست مدار

(۱۳۵۸، ج ۲: ۴۶۴)

متنبی نیز در ضمن قصیده‌ای چنین آورده است:

أَعَزُّ مَكَانٍ فِي الدُّنْيَا سَرُجُ سَابِحٍ وَخَيْرُ جَلِيسٍ فِي الزَّمَانِ كِتَابُ

(۱۹۸۶، ج ۱: ۳۱۹)

(ترجمه: شکوهمندترین جا در همه جای دنیا، زینِ اسی تیز تک است؛ و بهترین همنشین در همه وقت، کتاب است.)
 نیم بیت دوّم که مورد نظر ماست، از امثال متنبی به شمار است. ثعالبی یک بار در التمثیل والمحاضرة آن را از
 امثال سائره شاعران روزگار خود (ر.ک: ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۱۰) و یک بار در بیتمة الدهر ذیل ارسال مثل در
 نیم بیت ها آورده است (ر.ک: ثعالبی، ۲۰۰۰، ج ۱: ۲۴۵). مثل گزاران دیگر هم این نیم بیت را در کتب خود
 یاد کرده اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۸۸۵).

پوشش عالی نشان عقل نیست فرق باشد از ورم تا فرهی

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۴۹۷)

ورم را فرهی پنداشتن در امثال پارسی با تعبیرات گونه گونی همچون «آماس را از فرهی بشناس»، «ورم را از
 فرهی بشمار»، «فرهی چیز دگر و آماس چیز دیگر است» و «ورم را از فرهی بدان [=بازشناس]» آمده و
 شاعران بسیاری بدان متمثل شده اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۳؛ ج ۴: ۱۸۸۶). در فرهنگ عرب نیز با
 عبارت «استسمنت ذا ورم» (ترجمه: ورم دار را فربه انگاشت) کاربرد دارد، چنانکه حریری هم در مقامة حلوانیه
 «لقد استسمنت ذا ورم» را به کار برده است (ر.ک: شریشی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۷۲). متنبی گفته است:

أَعِيذُهَا نَظَرَاتٍ مِنْكَ صَادِقَةً أَنْ تَحْسَبَ الشَّحْمَ فِيمَنْ شَحْمُهُ وَرَمٌ

(۱۹۸۶، ج ۴: ۸۳)

(ترجمه: خدای حفظ کناد نگاه‌های درست تو را که مبادا آماس را پیه بیند.)

گویا پارسیان، بیشتر از طریق همین بیت متنبی با این مضمون آشنا شده‌اند؛ مسعود سعد سلمان گوید:

متنبی نگو همی گوید باز دانند فرهی ز آماس

(۱۳۶۴، ج ۱: ۴۰۹)

آنکه کمتر شنید پند پدر روزگارش زیاده پند دهد

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۵۲۹)

این مضمون را ابراهیم بن شکله (یا همان ابراهیم بن مهدی عباسی) در مطلع قطعه ای چهار بیتی آورده که در
 اینجا دو بیت آن را می‌گزاریم:

مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ وَالِدُهُ أَدَّبَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
 كَمْ قَدْ أَذَلَّ كَرِيمَ قَوْمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْهُمْ أَنْتِصَارُ

(ابن عبد ربّه، ۱۹۸۷، ج ۲: ۲۷۷)

«هر کس را پدر و مادر ادب نکنند، گردش لیل و نهار ادبش خواهند آموخت.» (عنصر المعالی، ۱۳۷۸، تعلیقات: ۳۷۰)

بسا که بزرگ قومی را خوار کرده و هیچ به یاریشان نپرداخته است.

بیت نخست هم به همین ترتیب و به صورت منثور در کتب ادب عربی و فارسی نقل شده (ر.ک: ثعالی، ۲۰۰۰، ج ۳: ۳۷۹؛ عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۱۳۵) و هم با تقدیم و تأخیر (أذبه اللَّيْلُ وَالتَّهَارُ مَنْ لَمْ يُؤدِّبْهُ وَالِدَاهُ) در کتب امثال آمده است (ر.ک: ثعالی، ۱۹۸۳: ۲۴۴). عنصرالمعالی پس از نقل این «حکمت» چنین آورده است: «و همین معنی به عبارتی دیگر جلد من شمس المعانی رحمة الله علیه گوید: «مَنْ لَمْ يُؤدِّبْهُ الْأَبَوَانِ يُؤدِّبُهُ الْمَلَأُونُ» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۱۳۵؛ نیز ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۷۴۹). «ملوان» مثنای «ملا» و به معنی شب و روز است (صفی‌پور، ۱۲۹۸: مل.و).

۲-۲. تمثّل به امثال و حکم عربی

ماندگاری شعر هر شاعری به پردازش مضامین حکمت‌آمیز و حکمت‌آموز است. مضامینی مثل گون که بتوان در مناسبت‌های گوناگون به کار برد و اعجاب دیگران را برانگیخت. شعر تا چنین نباشد و تأملات انسانی را نگذارد، بر سر زبان‌ها نمی‌افتد و مرز عصرها و نسل‌ها را در نمی‌نوردد. حال اگر شاعری افزون بر امثال و حکم رایج در زبان مادری‌اش به امثال ملت‌های دیگر هم روی آورد، شعر خود را جاودانه‌تر کرده و فرهنگ هم‌زبانان خود را بارورتر ساخته است. بهار نیز به یمن مؤانست با ادب عربی بسیاری از امثال و حکم و عبارت‌های مثل‌گون (جاری مجرای مثل) را در سروده‌هایش باز گفته است:

مثل است اینکه چو بر مرد شود تیره جهان آن کند کش نه به کار آید از کارگری

(۱۳۵۸، ج ۱: ۲۱۴)

تصریح به کلمه «مثل» نشان می‌دهد؛ بهار به عبارت یا فحوای مثلی فارسی یا عربی نظر داشته است. در شعر فارسی، همچنین مضمونی را پرداخته‌اند که البته موجزتر و روشن‌تر از بیان بهار است:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

(عتبی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۲۷؛ دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۳۸)

به زبان عربی، هم بیتی با این مضمون از شاعری به نام ابو عبدالله الضریر الأبیوردی نقل شده است:

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْلَةَ نِعْمَةٍ عَنْ دَارِ قَوْمٍ أخطأوا التَّادِيرَا

(ثعالی، ۲۰۰۰، ج ۴: ۱۰۳)

(ترجمه: چون مشیت خداوند بر آن باشد که نعمتی از سرای قومی رخت بریندد، در تدبیر و چاره‌اندیشی امور به بیراهه روند.)

ناقل این بیت (ثعالبی) تصریح می کند که ایوردی یادشده - که کسی جز ایوردی، محمد بن احمد (در گذشته ۵۰۷ هجری در اصفهان) است - در لامیه ای «امثال فرس» را به عربی برگردانیده است (ر.ک:

همان). باز در سروده ای عربی می خوانیم:

وكان ذا رأيٍ وعقلٍ وبصرٍ	۱. إذا أراد الله أمراً بأمري
يأتي به مكره أساب القدر	۲. وحيلة يعملها في كل ما
وسأله من عقله سل الشعر	۳. أغراه بالجهل وأعمى عينه
رد عليّه عقله ليغتبر	۴. حتى إذا أنفذ فيه حكمه

(ثعالبی، ۲۰۰۰، ج ۴: ۴۸۳)

(ترجمه: ۱. چون خداوند برای شخصی چیزی را اراده کند و [آن شخص] دارای اندیشه، عقل، بینش، ۲. و قدرت چاره اندیشی ای باشد که آن را در پیامدهای ناخوشایند قضا و قدر به کار می گیرد. ۳. او را با جهل می فریبد و نابینایش می سازد و عقلش را از او می رباید و برمی کشد چنانکه مو را برمی کشند. ۴. تا که کار را به انجام رساند و حکمش را درباره او به اجرا در آورد؛ پس آنگاه عقلش را بدو باز می گرداند تا عبرت گیرد.)

ظاهراً سراینده این قطعه چهاربیتی، حدیث نبوی را به نظم کشیده است: «إذا أراد الله إنفاذ قضاءه وقدره سلب ذوي العقول عقولهم حتى يُنفذ فيهم قضاءه وقدره فإذا أمضى أمره رد إليهم عقولهم ووقعت الندامة.» (متقی، ۱۹۹۳، ج ۱: ۱۸۲، حدیث ۵۰۹) (ترجمه: هرگاه خداوند بخواهد تقدیر خود را محقق سازد، خرد خردمندان را می گیرد تا قضا و قدر الهی محقق گردد و چون فرمانش را اجرا کرد، خردشان را باز می گرداند و آنگاه است که پشیمانی حاصل می شود.)

می گوئیم در این باره دو مضمون نزدیک به هم در امثال منشور و منظوم دیده می شود؛ یکی اینکه تدبیر آدمی در برابر تقدیر بی فایده است و دیگر آنکه آدمی در برابر تقدیر خلع سلاح می شود و چون نابینایان، راه به جایی نمی برد. مضمون نخست همان است که در تک بیت های فوق دیدیم ولی مضمون دوم را در چهار بیت عربی اخیر و حدیث نبوی می توان سراغ کرد و نیز در امثال منشور: «إذا نزل القدر عمي البصر.» (ترجمه: چون تقدیر فرود آید، چشم کور می شود.) «إذا جاء الحين حاز العين.» (ترجمه: چون مرگ آید، دیده حیران گردد.) «إذا نزل البلاء ذهب الأراء.» (ترجمه: چون بلا نازل شود، تدبیر از میان می رود.) «إذا حل القدر بطل الحدر.» (ترجمه: چون تقدیر فرود آید، پرهیز بیهوده است) که همه در کتاب *محاضرات الأدباء*، در بابی تحت عنوان «بطلان الجد والتدبير مع القضاء والقدر» (ترجمه: بیهودگی کوشش و چاره اندیشی در برابر تقدیر) فراهم آمده است (راغب اصفهانی، بی تا، ج ۲: ۴۵۳). مضمون دوم را بهار هم آورده و پیش تر بدان توجه داده اند (ر.ک: سبزیان پور،

۱۳۸۶: ۸۳):

بر تو مقدر بُد این قضا ز خداوند کس نجخیده است با قضای مقدر
(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۲۹)
پرتو بیضایی، شاعر هم‌روزگار بهار، قطعه‌ای در وصف او سروده و بهار هم در ضمن قصیده‌ای که در
جواب ساخته، چنین آورده است:

وه چه خوش گفت آنکه گفت: اليأسُ اخذنى الرَّاحَتَيْنِ این سخن چون آفتاب است ای مشار السُّلْطَنَه
(۱۳۵۸، ج ۱: ۳۰۶)

چنانکه هویدا است؛ بهار در این بیت، مثل معروف «اليأسُ اخذنى الرَّاحَتَيْنِ: نومیدی دویم آسودگی است»
(دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۸۱) را عیناً تضمین کرده است. پیش‌تر شاعرانی پارسی‌زبان همچون ابن‌یمین،
انوری، ظهیر فاریابی و مولوی نیز عبارت عربی این مثل یا پاره‌ای از آن را در شعر خود آورده‌اند (ر.ک:
همان).

این مثل عربی که در مجمع‌الأمثال ذیل «أروخُ من اليأس» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۱: ۳۴۵) (ترجمه: آسودگی آورتر از
نومیدی) آمده و در الإمتاع والمؤانسة هم از کلمات قصارش به شمار آورده‌اند (ر.ک: ابو حیان توحیدی، بی‌تا،
ج ۲: ۱۵۲) و در زبان فارسی هم خود به عنوان یکی از مدخل‌های امثال و حکم به کار رفته (ر.ک: دهخدا،
۱۳۸۶، ج ۱: ۲۸۱)، به این معنی است که آسودگی خاطر وقتی پدید می‌آید که آدمی یا به مقصود خود
دست یابد و یا به کلّی از آن دل بشوید و بپذیرد که دیگر بدان دست نخواهد یافت؛ جز در این دو حالت -
که هر دو راحت‌آور است - دغدغه و نگرانی از رسیدن یا نرسیدن به هدف، آسایش خاطر را سلب می‌کند.
طبع حسود پنجه گشاید به هر دروغ مرد غریق دست گذارد به هر حشیش

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۴۵۰)

بهار در مصراع دوم، مضمون مثل مشهور «الغریقُ يَتَشَبَّهُ بِكَلِّ حَشِيشٍ» (ترجمه: غرقه به هر گیاه خشک
چنگ زند) را با عبارتی نزدیک به اصل عربی اش آورده است. این مثل هر چند در کتب امثال فارسی آمده و
شاعرانی به زبان فارسی بدان متمثل شده‌اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۶۴) و بر زبان فارسی‌زبانان هم
جاری و ساری است، اما در کتب امثال عربی - تا آنجا که نگارندگان این سطور جستجو کرده‌اند - نیامده است؛
البته، مضمونی مشابه آن به صورت «الغریقُ يَتَعَلَّقُ بِالطُّخْلُبِ» (ترجمه: غرقه به جلبک در آویزد)، آمده است (ابن
منظور، ۲۰۰۵: وق.ع).

عبارت موزون افتاده «إِنَّ الْغَرِيقَ بِكُلِّ حَبْلٍ يَغْلُقُ» (کشتی شکسته به هر رشته‌ای در آویزد)، نیز در جمله امثال آمده (ر.ک: ثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۶۰) و ثعالبی در اثر دیگری آن را به صورت «وَالْغَرِيقُ بِكُلِّ حَبْلٍ يَغْلُقُ» در جمله عباراتی مثل گونه آورده که خود آن‌ها را از رسائل ابوبکر خوارزمی استخراج کرده است (ر.ک: همان، ۲۰۰۰، ج ۴: ۲۲۴). ظاهراً نخستین کسی که این مضمون را در شعر خود آورده عباس بن احنف، شاعر دوره عباسی (در گذشته ۱۹۲ هجری) است:

۱. هَلَّا رَجَمْتُمْ مَوْقِفِي بِفَنَائِكُمْ مُتَعَرِّضًا لِنَسِيمِكُمْ أَتَنْشَقُّ
۲. مُتَلَدِّدًا أَرْسُو إِلَى مَنْ مَرَّ بِي مِثْلَ الْغَرِيقِ بِمَا يَرَى يَتَغَلَّقُ

(عباس بن احنف، ۱۹۵۴ م: ۲۰۰)

(ترجمه: ۱. آیا رحم نمی‌آوردید بر من که در آستانه‌تان ایستاده‌ام؛ خود را در معرض بوی خوشتان قرار داده، آن را می‌بویم؛ ۲. سرگردان به هر که از کنار من می‌گذرد، چشم می‌دوزم؛ بسان غریق که به هر چه می‌بیند، درمی‌آویزد.)
بهترین شعری از این اقسام در شهنامه است از مدیح و وصف و عشق و پند، چون خوش‌بنگری

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۶۳۴)

این بیت، برگرفته از قصیده‌ای است با نام «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا» که بهار به مناسبت جشن هزاره فردوسی سروده است. پیش از بیت بالا، انواع شعر و شاعران را در دو بیت گزارده است:

شاعری را شعر سهل و شاعری را شعر صعب شاعری را شعر سخته، شاعری را سرسری
آن یکی پند و نصایح، آن یکی عشق و مدیح آن یکی زهد و شریعت، آن یکی صوفی‌گری

(همان)

بیت شاهد، در واقع پیام اصلی قصیده را که در عنوانش نمودار است، بیان می‌کند. «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا» مثلی است مشهور و قدیم که گفته‌اند پیامبر اکرم (ص) نخستین کسی است که بدان تمثیل جسته است (ر.ک: جاحظ، ۲۰۰۳، ج ۱: ۲۱۸؛ ابن رشیق قیروانی، ۲۰۰۱، ج ۱: ۲۸۳). داستان مثل چنین است (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۱۴۴) که سه شکارچی به شکار می‌روند و چون فراهم می‌آیند، یکی خرگوشی و دیگری آهوئی و سوم گورخری صید کرده بودند. اوّلی و دومی شادمان از دستاورد خویش بودند که سومی گفت «همه شکار کم از شکار گورخر است» (صفی‌پور، ۱۳۹۸: «فراء»)، یعنی صیدی بزرگ‌تر از صید گورخر نیست و «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست» (دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۶۶). برای کسی که بر اقران خود برتری دارد و نیز برای یک چیز که به جهت بزرگی‌اش جای چندین چیز را پر می‌کند و دارنده‌اش را از آن‌ها بی‌نیاز می‌کند، به کار می‌رود (ر.ک: احذب طرابلسی، بی‌تا، ج ۲: ۱۰۷).

بهار در جایی دیگر این مثل را عیناً در شعر خود آورده که دیگران پیش تر بدان توجه داده‌اند (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۶: ۷۹):

هیکلی گشت از سخنگویان پسا گفت: کُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۲۴۱)

هنر جوی تا کام یابی و ناز که جویندگی راه یابندگی است

(همان، ج ۱: ۶۶۸)

مصراع دوم، یادآور مثل مشهور «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَهُ» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۳۳۱؛ تیز ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۷۴۴) است که ادیبی ایرانی به نام علی بن حسین قهستانی آن را با آرایه جناس در آمیخته و به شکل «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَ وَجَدَ» (ثعالی، ۲۰۰۰، ج ۵: ۲۶۴) در آورده و مثل خویش را جاودانه ساخته است. این مضمون را بسیاری از شاعران پارسی‌زبان در سروده‌های خویش گنجانیده‌اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۱۴-۱۲۰).

حَبّ و بغض از پدران ارث به فرزند رسد مهر پرتو به من اجدادی و آبایی بود

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۶۹۹)

این بیت، برگرفته از قصیده‌ای است که بهار در پاسخ قطعه پرتو بیضایی شاعر کاشانی ساخته و نسب خود را در آن شرح داده است. مصراع نخست متضمن مثل معروف «الْحُبُّ وَالْبَغْضُ يُتَوَارَثَانِ» (ابن عبد ربه، ۱۹۸۷، ج ۲: ۱۶۸) است که در کلام پیامبر (ص) به شکل «الْوُدُّ وَالْعَدَاوَةُ يُتَوَارَثَانِ» (ثعالی، ۱۹۸۳: ۲۴) نیز روایت شده است. دهخدا آن را به فارسی برگردانده «دوستی و دشمنی کسان از پدران به فرزندان بازماند» (دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۴۱)، ولی برای آن نظیری در ادب فارسی نیافته است.

مثل است اینکه چهی گر به رهی حفر شود زودتر از همه حافر فتد اندر محفور

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۷۵۲)

مثل معروف «مَنْ حَفَرَ بئراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ» (ثعالی، ۱۹۶۶: ۲۶) را تداعی می‌کند. ناگفته نماند که این مثل در کتاب *زهر الآداب* در ذیل امثال عرب و عجم مندرج است (ر.ک: حصری، بی تا، ج ۴: ۱۱۰۷). در کتب کهن تر نیز با عنوان «مَنْ حَفَرَ مُغَوَّاةً وَقَعَ فِيهَا» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۳۰۹) آمده است؛ «مغوّاة» گودالی است که برای به دام انداختن کفتار و روباه می‌کنند و روی آن را می‌پوشانند (ر.ک: ابن منظور، ۲۰۰۵: «غوی»).

بهار در جایی دیگر هم بدین مثل متمثل شده که دیگران پیش تر بدان وقوف یافته و نظایر آن را از شعر عربی

و شعر و مثل فارسی نمایانده‌اند (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۸۶: ۸۴):

تو نکو می‌باش و بپذیر این مثل چاه‌کن خود را به چاه اندر فکند

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۱: ۵۷۱)

زیردستان به شه نگاه کنند خلق تقلید پادشاه کنند

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۹۶)

مصراع دوم، برگردانی است آزاد از مثل معروف «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» (ترجمه: مردمان دین شاه خود گیرند) که ظاهراً آن را با خوانش «النَّاسُ عَلَى دِينِ الْمُلُوكِ» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۳۷۲)، حدیثی نبوی انگاشته‌اند، چنانکه در مثنوی می‌خوانیم:

آن رسول حق قلاووز سلوک گفت: النَّاسُ عَلَى دِينِ الْمُلُوكِ

(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۴۳۹، دفتر پنجم، بیت ۱۵۹۳)

به هر روی، کاربرد این مثل در زبان فارسی، تنها در مورد خاص «دین» نیست که هر خوی و منش و روشی را دربر می‌گیرد و به قول مولانا: «خوی شاهان در رعیت جا کند» (همان، ج ۱: ۸۲۶، دفتر اول، بیت ۲۸۲۰). عبارت عربی نیز هر چند در فارسی خود، مثل است و یکی از مدخل‌های امثال و حکم (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۷۶)، ولی در عربی، جاری مجرای مثل به شمار آمده است (ر.ک: ثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۳۱).

بهار، همین مضمون را در جای دیگری نیز آورده است:

خلق تقلید پادشا کردند جل و افسار خر طلا کردند

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۰۳)

۲-۳. ترجمه منظوم

۲-۳-۱. ترجمه شعر عربی

در باب ترجمه نظم به نظم و جایگاه، اهمیت، ضرورت، کاربرد و ارزیابی آن بسیار نوشته‌اند و اخیراً هم رساله‌ای دکتری در این باب در دانشگاه اصفهان نگاشته شده است (ر.ک: رحیمی، ۱۳۹۳). کوتاه سخن اینکه شاعران فارسی‌زبان از دیرباز در این حوزه بسیار هنرنمایی کرده و گاه قصاید بلندی را همچون میمیه بوضیری، سینه بحتری، لامیه العجم طغرائی، یا تائیه ابن فارض را به استواری و روانی و نیکویی به قصیده‌هایی فارسی برگردانده‌اند. مقطعات و دوبیتی‌ها و تک‌بیتی‌ها هم که جای خود را دارد و کمتر شاعر فارسی‌زبان عربی‌دانی است که در این باب طبع خویش را نیازموده باشد.

بهار هم با آن توانمندی که در فهم و تدوq شعر کهن و معاصر عربی داشته، این مجموعه را بی بهره نگذاشته است. البته، او خود، در مقدمه یکی از ترجمه‌های منظومش چنین نوشته است: «و ضمناً باید بگویم که ترجمه اشعار از زبانی به زبان دیگر، هرگز لطف و ظرافت اصلی را نخواهد داشت.» (بهار، ۱۳۵۱، ج ۲: ۱۴۴) وی شعر معروف رنج و گنج با آغازینه «برو کار می کن مگو چیست کار» را در ترجمه سروده‌ای از جرجس همام، شاعر معاصر عرب، با نام «الفلاح وبنوه» سروده که پیش‌تر بدان توجه داده‌اند و گذشت (ر.ک: شمیسا، ۱۳۵۸: ۲۶۶-۲۷۱).

نیز در بخش قطعات دیوان، زیر عنوان «ترجمه قطعه‌ای از محمد جریر طبری» آورده است:

مردم ز تهی‌دستی من واقف بودی	گر هیچ دلم راز به یاران بگشودی
ورنه غم من بر غم یاران بفزودی	استغنا جستم من و مستغنی گشتند
از من سخنی جز به مدارا نشنودی	شرم آبروی بنده نگه داشتی و کس
بس مال فراوان که به من روی نمودی	ور روی بیفکندی اندر طلب مال

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۴۹۸)

ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۲۲۴-۳۱۰ هـ)، صاحب تفسیر مشهور و تاریخ معروف، از دانشمندان بنام ایران (آمل) در علوم اسلامی است؛ اما در باب شعر، ظاهراً تنها دو سه قطعه کوتاه از او بر جای مانده که این قطعه سه بیتی مشهورترین آن‌هاست:

وَأَسْتَغْنِي فَيَسْتَغْنِي صَدِيقِي	۱. إِذَا أَعْسَرْتُ لَمْ أَغْلِمْ شَقِيقِي
وَرَفِيقِي فِي مُطَالَبَتِي رَفِيقِي	۲. حَيَايَ حَافِظٌ لِي مَاءٌ وَجْهِي
لَكُنْتُ إِلَى الْغِنَى سَهْلَ الطَّرِيقِ	۳. وَلَوْ أَتَيْ سَمَحْتُ بِسَدَلٍ وَجْهِي

(یاقوت حموی، ۱۹۹۲، ج ۶: ۲۴۴۳؛ شیخو، ۱۹۱۳، ج ۵: ۲۹۶)

(ترجمه: ۱. وقتی تهیدست می شوم، دوست صمیمی‌ام را هم خبر نمی‌کنم. استغنا می‌جویم و دوستم هم مستغنی می‌شود. ۲. شرمی که دارم آبرویم را حفظ می‌کند و رفیق و مدارا به هنگام درخواست، رفیق من است. ۳. و اگر در آبرو گرو نهادن آسان‌گیر بودم، به آسان‌ترین راه به مال و مکنت می‌رسیدم.)

چنانکه پیداست، بهار، بیت نخست را به دو بیت فارسی برگردانده است. گفتنی است، وی در مقاله «طبری» چهار بیت فارسی خود را پس از این جمله آورده است: «و یکی از شعرای معاصر، این مضمون را به فارسی گرفته است» (بهار، ۱۳۵۱، ج ۲: ۸۸):

یکی نصیحت آزادگان ز جان‌پذیر / که از طریقه آزادگی نمایی باز

وگر فقیر شدی بر زمانه سربفراز
که نیست در بر آزادگان بتر چیزی
به روزگار ز عَجَبِ غنا و ذلّ نیاز
(همان، ۱۳۵۸، ج ۲: ۴۶۵)

در دیوان بهار، این قطعه با عنوان «عَجَبِ غنا - ذلّ نیاز» آمده است ولی او خود در مقاله «طبری» آن را - با روایتی دیگر که خواهیم گزارد - برگردان قطعه‌ای دو بیتی از سروده‌های طبری دانسته و این بار هم به خود منتسبش نکرده است (بهار، ۱۳۵۱، ج ۲: ۸۹):

به راستی که ندانم به روزگار بتر
یکی نصیحت آزادگان ز جان‌پذیر
از این دو خصلت: عَجَبِ غنا و ذلّ نیاز
و گریز از طریقه آزادی‌نمائی باز
و گریز شدی بر زمانه سربفراز
اگر توانگر گشتی ز کبر دست بکش
قطعه طبری چنین است:

۱. خُلُقَانِ لَا أَرْضِي طَرِيقَهُمَا تِيَهُ الْغِنَى وَمَدَلُّهُ الْفَقْرُ
۲. فَإِذَا غَنَيْتَ فَلَا تَكُنْ بَطْرًا وَإِذَا افْتَقَرْتَ فَتِيَهُ عَلَى الدَّهْرِ

(تعالی، ۱۹۸۳: ۴۶۹؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۲، ج ۶: ۲۴۴۳)

(ترجمه: ۱. دو خوی است که شیوه آن‌ها را نمی‌پسندم: باده‌گری توانگری و خواری ناداری. ۲. پس چون توانگر شدی، بر خود مناز و چون به ناداری افتادی، بر روزگار بناز.)
بهار، بیت «یکی نصیحت آزادگان...» را بر ترجمه خود افزوده است.

آلمم مولد و خالانم اولاد جریر
هان یکی رافضیم من به نژاد و به تبار
مرد مانده خال است به دیدار و به کیش
دگران رافضیانند به تنها تن خویش

(۱۳۵۱، ج ۲: ۹۲)

این دو بیت در دیوان بهار نیامده، ولی او خود در مقاله «طبری» پس از آنکه اصل عربی‌اش را نقل کرده، نوشته است: «که فارسی آن چنین است» و به قرینه دو نمونه قبلی مطمئناً از خود اوست. اصل عربی از ادیب مشهور، ابوبکر خوارزمی، محمد بن عباس (در گذشته ۳۶۰ هجری) است و بدان بر تشیع او و طبری استشهاد می‌کنند:

۱. بِأَمَلٍ مَوْلِدِي وَبِنَسْوِ جَرِيرٍ فَأُخْوَالِي وَيَحْكِي الْمَرْءُ خَالَهُ
۲. فَهَذَا أَنَا رَافِضِيٌّ عَنِ ثِرَاثٍ وَعَئِيرِي رَافِضِيٌّ عَنِ كَلَالَهُ

(یاقوت حموی، ۱۹۷۷، ج ۱: ۵۷)

«زادگاهم آمل است و جریرزادگان، دایی‌های من هستند. هر آدمی به دایی خویش می‌رود پس من رافضی ذاتی و ارثی هستم و جز من رافضیان، دست دوّمند.» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۳، پانویشت ۱)
ابوبکر خوارزمی از طرف پدر، خوارزمی و از طرف مادر، طبرستانی است و به همین روی، به بوبکر طبرخزی شهره است (ر.ک: یاقوت حموی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۲، پانویشت ۵)؛ بنابراین، به نظر می‌رسد، روایت زیر که ابن ابی الحدید از بیت دوّم سروده عربی ابوبکر خوارزمی دست داده، موجه‌تر است:

فَمَنْ بَكَ رَافِضِيًّا عَنْ أَبِيهِ فَبِئْسَ رَافِضِيًّا عَنْ كَلَالِهِ

(ابن ابی الحدید، ۱۹۹۶، ج ۲: ۳۶)

(ترجمه: هرچند کسانی ممکن است از طرف پدر رافضی باشند اما من از طرف دایی رافضی‌ام.)

۲-۳-۱. ترجمه داستان عربی

در دیوان بهار، دو نمونه یافت می‌شود که در آن‌ها داستانی برگرفته از مآخذ عربی به نظم فارسی درآمده است. نخست، داستانی است با نام «دل مادر» که از مجمع الأمثال اقتباس شده و در واقع، خاستگاه مثل عربی «تأبى له ذلك بناتُ ألبی» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۱: ۱۵۱) است:

بود در بصره جوانی ز اعراب شده از عشق بتی مست و خراب

(بهار، ۱۳۵۸، ج ۲: ۲۰۸)

داستان، تنها در ضمن چند سطر در کتب امثال آمده ولی بهار در ۱۱۸ بیت در قالب مثنوی، آن را پرداخته و مهارت خویش را هم در ترجمه و هم در بسط داستان گزاردده است. در این داستان، مردی به سبب پافشاری همسر، مادر خیرخواهش را به وادی درندگان درمی‌افکند، ولی مادر با وجود این بی‌مهری نمی‌تواند فرزند را نفرین کند و می‌گوید: رگ‌های رأفت خیز دل من این (نفرین) را بر نمی‌تابد:

گرچه دارم جگر از جورش ریش بد نخواهم به جگر گوشه خویش
هرچه ناخن زخم اندر دل تنگ به جز این پرده ندارد آهنگ

(همان، ج ۲: ۲۱۲)

دوّم، داستان صخر بن عمرو بن الشّرید، برادر شاعره مشهور عرب، خنساء، در جنگ «ذات الأثل» است:

سخر صخر شرید است مثل از پیس واقعه ذات اثل

(همان، ۱۳۵۱، ج ۲: ۲۱۴)

بهار، این داستان را که در غالب کتب ادب و امثال آمده (ر.ک: ابن عبد ربّه، ۱۹۸۷، ج ۶: ۳۱؛ میدانی،

۲۰۰۳، ج ۲: ۱۰۲)، در ۲۶ بیت و باز در قالب مثنوی گزارده است. بر اساس گزارش منابع داستان، صخر در این نبرد به شدت زخمی می شود و پرستاری همسر و مادر از او به قدری به طول می انجامد که همسرش به تنگ می آید ولی مادر همچنان در تمنای عافیت وی است. صخر باری احوال پرسى همسایگان از همسر و مادر به گوشش می خورد: «فَسَمِعَ امْرَأَةً مِنْ جَارَاتِهِ تَسْأَلُ سَلْمَى امْرَأَتَهُ كَيْفَ بَعْلُكَ؟ قَالَتْ: لَا حَيَّ فَيُرْجَى، وَلَا مَيِّتٌ فَيُنْسَى، لَقَدْ لَقِينَا مِنْهُ الْأَمْرَيْنِ! وَكَانَتْ تَسْأَلُ أُمَّهُ كَيْفَ صَخْرٌ؟ فَتَقُولُ: أَرْجُوا لَهُ الْعَافِيَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (ابن عبد ربه، ۱۹۸۷، ج ۶: ۳۱):

صخر از آن زخم به بستر خوابید	سالی از آن آلم آرام ندید
در پرستاری وی همسر و مام	کرده بر خویشتن آرام حرام
ره‌وردی مگر از راه رسید	زن او دید و ز حالش پرسید
گفت در رنج و عذابم شب و روز	بی نصیب از خور و خوابم شب و روز
راحتی هست به یأس و به امید	یأس و امید از این خانه رمید
به نگردد که دلم شاد شود	نه بمیرد مگر از یاد شود
روز دیگر کسی از راه گذشت	حالش از مادر او جویا گشت
گفت درمان شود ان شاء الله	خوش و خندان شود ان شاء الله

(بهار، ۱۳۵۱، ج ۲: ۲۱۴)

می بینیم که بهار چگونه متن کوتاه بخشی از این داستان را گزارده است. در ادامه داستان، صخر قطعه‌ای می‌سراید که بهار دو بیت نخست آن را به فارسی برگردانیده است:

۱. أرى أم صخرٍ لا تملُ عيادتي
وملئتُ سألِمي مضجعي و مكاني
۲. فأئي امرئٍ ساوي بأم خليله
فلا عاش إلا في شقا و هوان

(ابن عبد ربه، ۱۹۸۷، ج ۶: ۳۱)

صخر آن هر دو سخن باز شنید	مژه تر کرد و ز دل آه کشید
گفت: سلمی زن خوش منظر من	شد ملول از من و از محضر من
لیک مادر ز ملال آزاد است	دل زارش به امیدى شاد است
آنکه زن، همسر مادر دارد	وان دو را قلدنر، برابر دارد
روزش ار تیره شود هست بجا	زن کجا مادر پر مهر کجا

(بهار، ۱۳۵۱، ج ۲: ۲۱۵)

۳. نتیجه

۱. انس و الفت ملک‌الشعراى بهار با ادب عربى غير قابل انکار است و پژوهشگران معاصر عرب هم بدان معترف‌اند.
۲. با آنکه وجود مضامين مشترك در شعر شاعرى در قياس با شعر شاعران ديگر، نمايانگر استفاده مستقيم يکى از ديگرى نيست و چه بسا اغلب اين مضامين و تعابير در ميان متقدمان ايشان و معاصرانشان رواج داشته است، اما در شعر بهار نمونه‌هاىى توجه‌ناپذير مى‌توان يافت که نشان مى‌دهد وي مستقيم يا باواسطه از شعر و ادب عربى متأثر بوده است.
۳. بهره‌مندی بهار از ادب عربى در سه زمينه اصلى (همسان‌گويى، تمثّل به امثال و حکم عربى و ترجمه) قابل اثبات است.
۴. بهار در همسان‌سرايى گاه پرداختى نو - و نه لزوماً دلنشين تر - از مضمونى آشنا و غالباً حکمت‌آمیز ارائه مى‌کند و گاه در نحوه ارائه مضمون از شاعران عرب پيروي مى‌کند.
۵. در تمثّل به امثال و حکم عربى نيز گاه به مضمون مثل، جامه نظم مى‌پوشاند، گاه پاره‌اى از واژگان مثل را عيناً بازآورى مى‌کند و گاه به اقتباس و تضمين روى مى‌آورد.
۶. بهار در ترجمه يا سروده‌اى تازى را به نظم فارسى درمى آورد که البته در اين ترجمه شعرى آن گونه که انتظار مى‌رود به متن اصلى وفادار نيست و بيشتري مى‌کوشد پيام متن مبدأ را بازسرايى کند و يا حکايتى را که در منابع عربى خوانده، به زبان شعر به فارسى و با تفصيلى بيش از متن مبدأ بازگو مى‌کند.

کتاب‌نامه

الف: کتاب‌ها

• قرآن کریم.

۱. إبراهيم، محمد حافظ (بى‌تا)؛ **ديوان حافظ إبراهيم**، تحقيق أحمد أمين، أحمد الزين و إبراهيم الأبياري، بيروت: دار الجليل.
۲. ابن أبي الحديد، عبدالمحيد بن هبة الله (۱۹۹۶ م)؛ **شرح نهج البلاغة**، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الثانية، بيروت: دار الجليل.
۳. ابن الجوزي، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي (بى‌تا)؛ **أخبار الحمقى والمغفلين**، بيروت: المكتب التجاري.
۴. ابن رشيق القيرواني، حسن بن رشيق (۲۰۰۱ م)؛ **العمدة في محاسن الشعر وآدابه**، تحقيق محمد عبدالقادر أحمد عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.
۵. ابن عبد ربه، احمد بن محمد (۱۹۸۷ م)؛ **العقد الفريد**، تحقيق مفيد محمد قميحة، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية.
۶. ابن منظور، محمد بن مكرم (۲۰۰۵ م)؛ **لسان العرب**، مراجعة وتدقيق: يوسف البقاعي، إبراهيم شمس الدين ونضال علي، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.

٧. ابوحيان التوحيدى، علي بن محمد (بي تا)؛ الإمتاع والمؤانسة، تحقيق: أحمد أمين وأحمد الزين، بيروت: مكتبة الحياة.
٨. الأحمد الطرابلسي، إبراهيم بن سيد علي (بي تا)؛ فرائد اللآل في مجمع الأمثال، بي جا، بي نا.
٩. امين مقدسى، ابوالحسن (١٣٨٦)؛ ادبيات تطبيقى با تكيه بر مقارنة ملك الشعراء محمدتقى بهار و امير الشعراء احمد شوقى، تهران: دانشگاه تهران.
١٠. بهار، محمدتقى (١٣٥١)؛ بهار و ادب فارسى: مجموعة يكصد مقاله از ملك الشعراء بهار، به كوشش محمد گلبن، با مقدمه غلامحسين يوسفى، تهران: شركت سهامى كتاب هاى جيبى.
١١. ----- (١٣٥٨)؛ ديوان اشعار شادروان محمدتقى بهار «ملك الشعراء»، چاپ چهارم، تهران: امير كبير.
١٢. التعالى، عبد الملك بن محمد (١٩٨٣)؛ التمثيل والمحاضرة، تحقيق: عبد الفتاح محمد الحلو، [بي جا]: الدار العربية للكتاب.
١٣. ----- (١٩٦٦)؛ خاص الخاص، مقدمة حسن الأمين، بيروت: دار مكتبة الحياة.
١٤. ----- (٢٠٠٠)؛ يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، شرح وتحقيق مفيد محمد قميحة، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٥. جابرى، حسن (١٣٣٥)؛ جوهر الجواهر: در نسايح و محاسن اخلاق و معارف و بدايح امثال و نوادر گفتار، اصفهان: خالقى.
١٦. الجاحظ، عمرو بن بحر (٢٠٠٣)؛ كتاب الحيوان، تحقيق إبراهيم شمس الدين، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
١٧. المجراني، علي بن عبدالعزيز (بي تا)؛ الوساطة بين المنتبى وخصومه، تحقيق وشرح محمد ابوالفضل ابراهيم وعلي محمد البجاوي، بيروت: المكتبة العصرية.
١٨. الحريري، قاسم بن علي (٢٠٠٣)؛ درة الغواص في أوهام الخواص، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: المكتبة العصرية.
١٩. الحصري، ابراهيم بن علي (بي تا)؛ زهر الآداب وثمر الألباب، شرح وتحقيق زكي مبارك ومحمد محيي الدين عبدالحميد، الطبعة الرابعة، بيروت: دار الجليل.
٢٠. حلاج، حسين بن منصور (١٣٤٣)؛ ديوان، تصحيح داود شيرازى، تهران: سنائى.
٢١. الخطيب القزويني، جلال الدين محمد بن عبد الرحمن (٢٠٠٨)؛ الإيضاح في علوم البلاغة، تحقيق وتعليق وفهرسة غريد الشيخ محمد وإيمان الشيخ محمد، بيروت: دار الكتاب العربي.
٢٢. الخلايلي، كمال (١٩٩٨ م)؛ معجم كنوز الأمثال والحكم العربية (التثنية والشعرية)، بيروت: مكتبة لبنان ناشرون.
٢٣. دامادى، سيد محمد (١٣٧٩)؛ مضامين مشترك در ادب فارسى و عربى (شامل هزار مدخل)، ويرایش ٢، تهران: دانشگاه تهران.
٢٤. دهخدا، على اكبر (١٣٨٦)؛ امثال و حكم، چاپ چهاردهم، تهران: امير كبير.
٢٥. الزاغب الأصفهاني، حسين بن محمد (بي تا)؛ محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، بيروت: دار مكتبة الحياة.
٢٦. سبط ابن التعاويذي، أبو الفتح محمد بن عبيدالله (١٩٠٣)؛ ديوان، قد اعنتى بنسخه وتصحيحه: د. س. مرجليوث، مصر: مطبعة

المقتطف.

۲۷. الشریخی، أحمد بن عبدالمؤمن (۲۰۰۶)؛ شرح مقامات الحریری، وضع حواشیه ابراهیم شمس‌الدین، الطبعة الثانية، بیروت: دار الكتب العلمية.

۲۸. شمس‌العلمای گرکانی، محمدحسین (۱۳۷۷)؛ ابداع البدایع، جامع‌ترین کتاب در علم بدیع فارسی، به اهتمام حسین جعفری. با مقدمه جلیل تجلیل، تبریز: احرار.

۲۹. الشیخ البهائی، محمد بن الحسین (۱۳۷۸)؛ الکشکول، صححه وعلّق علیه محمد صادق نصیری سرائی، قم: شرکت طبع ونشر.

۳۰. صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۸-۱۲۹۷)؛ منتهی الأرب فی لغة العرب، چاپ سنگی قطع رحلی، به خط کربلایی محمدحسین الطهرانی، بی‌جا: بی‌نا.

۳۱. الطغرائی، حسین بن علی (۱۹۷۶)؛ دیوان الطغرائی، تحقیق: علی جواد الطاهر ویحیی الجبوری، بغداد: منشورات وزارة الإعلام.

۳۲. عباس بن الأحنف (۱۹۵۴)؛ دیوان العباس بن الأحنف، شرح و تحقیق: عاتکه الخزرجی، القاهرة: دار الكتب المصرية.

۳۳. العتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۷۴)؛ ترجمه تاریخ یمینی، به انضمام خاتمه یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصر بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۴. عنصر المعانی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۷۸)؛ قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۵. گویارد، ام. اف. (۱۳۷۴)؛ ادبیات تطبیقی، ترجمه علی‌اکبر خان‌محمدی، تهران: پازنگ.

۳۶. المتقی، علی بن حسام‌الدین (۱۹۹۳)؛ کنز العمال فی سنن الاقوال والأفعال، ضبطه وفسر غریبه: بکری حیاتی، صححه ووضع فهرسه ومفتاحه: صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرسالة.

۳۷. المتقی، أبو الطیب (۱۹۸۶)؛ شرح دیوان المتقی، عبد الرحمن البرقوقي، بیروت: دار الكتاب العربي.

۳۸. مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴)؛ دیوان مسعود سعد، به تصحیح و اهتمام مهدی نوریان، اصفهان: کمال.

۳۹. موسی، فردوس موسی (۲۰۰۶)؛ منظومه مرآة العبرة (آئینه عبرت) ملوک الشعراء بهار، دراسة وترجمة، مصر: بی‌نا.

۴۰. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۹)؛ شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، ویراست ۲، چاپ پانزدهم، تهران: اطلاعات.

۴۱. المیدانی، أحمد بن أحمد (۲۰۰۳)؛ مجمع الأمثال، تحقیق و شرح وفهرسة قصی الحسین، بیروت: دار ومکتبة الهلال.

۴۲. الهاشمی، سید أحمد (بی‌تا)؛ جواهر الأدب فی ادبیات وإنشاء لغة العرب، الطبعة الثالثة، القاهرة: دار الفكر.

۴۳. هلال، محمد غنیمی (۱۹۶۵)؛ مختارات من الشعر الفارسی، القاهرة: الدار القومية.

۴۴. یاقوت الحموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۲)؛ معجم الأدباء (إرشاد الأریب إلى معرفة الأديب)، تحقیق: إحسان عباس، بیروت: دار الغرب الإسلامي.

۴۵. ----- (۱۹۷۷)؛ معجم البلدان، ۵ ج، بیروت: دار صادر.

۴۶. ----- (۱۳۸۰)؛ معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی

کشور.

ب: مجلات

۴۷. داناسرشت، اکبر (۱۳۵۰)؛ «نمونه‌ای از ترجمه و اقتباسات شعری»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر هفتم و هشتم، صص

۱۵۸-۱۶۱

۴۸. سبزیان پور، وحید (۱۳۸۶)؛ «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار»، نامه فرهنگستان، سال ۹، شماره ۱،

(پیاپی ۳۳)، صص ۷۴-۹۵

۴۹. شمیسا، سیروس (۱۳۵۸)؛ «هنر بهار در صنعت ترجمه»، آینده، سال ۵، صص ۲۶۶-۲۷۷.

ج: پایان نامه

۵۰. رحیمی، محمد (۱۳۹۳)؛ نقد الترجمة الفارسیة المنظومة للشعر العربي التقليدي، پایان‌نامه دکتری، استاد راهنما نرگس

گنجی، مشاور سید محمد رضا ابن الرسول، گروه عربی دانشگاه اصفهان.



بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكّمة)
كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، کرمانشاه
السنة السادسة، العدد ٢٣، خريف ١٣٩٥ هـ. ش / ١٤٣٨ هـ. ق / ٢٠١٦ م، صص ١٨٣-٢٠٦

الشاعر بهار والأدب العربي^١

سيد كمال موسوي^٢

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الحرة الإسلامية، نجف آباد، إيران

سيد محمد رضا ابن الرسول^٣

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان، إيران

الملخص

حاول المؤلفان في المقال الحاضر أن يقدمًا حصيلة بحثهما واعتمادًا على الدراسات السابقة التي صنفت في مجال تأثر الشاعر بهار وأخذه من القرآن الكريم والحديث والأمثال والنصوص الشعرية، على أساس المنهج الوصفي التحليلي. عرضنا نتائج البحث بهذا الصدد إثر البحث في بناييع الأدب العربي ومناجمه التي تأثر بها الشاعر بهار في قصائده والأنواع التي استثمرها في ثلاثة أقسام؛ التشابه في الصورة والدلالة بين شعر بهار والشعر العربي، استشهاد بهار بالأمثال العربية و ترجمته المنظومة للشعر العربي. من أهم ما توصلت إليه هذه الدراسة أنّ تأثر بهار وأخذه من الأدب العربي يرافقه في أحيان كثيرة الإبداع والخلق وإعادة الإنشاد من دون التقليد. فعليه يصعب - إلى حد ما - الكشف وإزاحة الستار عن مواضع استلهامه.

الكلمات الدلّيلية: الأدب المقارن، ملك الشعراء بهار، الأدب العربي، إعادة البناء، الشعر العربي.

١. تاريخ الوصول: ١٤٣٧/١٢/١١

٢. العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: Moosavi.Kam@gmail.com

٣. العنوان الإلكتروني: Ibnorrasool@yahoo.com

تاريخ القبول: ١٤٣٨/٤/٨